

# مهدی منتظر

منتظر چند مهدی هستی؟

نوشته‌ی:

مصطفی حیدر (ابوتراب)

ترجمه‌ی:

مسلم ایمانی

### تقدیم...

- به هر کسی که منتظر امام غایب است.
  - به هر شیعه‌ای که دین اسلام را دوست دارد و به آن غیرت می‌ورزد.
  - به هر شیعه‌ای که دوست دارد از حق و حقیقتی که رسول الله ﷺ از سوی پروردگارش آورده، پیروی کند.
  - به هر شیعه‌ای که مذهبش را به ارث برده و در آن تأمل و بررسی نکرده است، بلکه از آن جهت خود را شیعه و مذهبش را صحیح می‌داند که دین آبا و اجدادی اوست.
  - به همه‌ی انسان‌های خردمند.
- این کتاب را به اینها تقدیم می‌کنم، و از الله می‌خواهم آن را برایشان سودمند بگرداند.

**فهرست**

فهرست..... ۳

مقدمه..... ۴

شکافت فکری در مورد غایب منتظر..... ۶

نخستین مذهب شیعی قایل به غیبت:..... ۱۴

سفارشی ارزشمند..... ۳۰

کتاب های دیگر در مورد مهدی برای علاقه مندان به مطالعه بیشتر در این زمینه:

..... ۳۵

## مقدمه

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه وسلم تسليماً كثيراً.

أما بعد:

به راستی حکمت، گم‌شده‌ی مومن است و هر جا که آن را بیابد، بیش از همه به آن سزاوار است، دین الله یکی است؛ و حق و حقیقت نیز یکی است؛ پروردگارمان، واحد و یکتاست و از شرکی که به او می‌ورزند، پاک و منزّه می‌باشد.

آنچه مرا به نگارش این کتابچه واداشت (که امیدوارم برای خودم و برادران مسلمانم مفید باشد)، این بود که پیشتر عقیده‌ای را داشتم که بر آن زاده شدم و بر اساس همان عقیده، رشد یافته‌ام و به بلوغ رسیدم، و چون این عقیده را خوب مورد بررسی قرار دادم و آن را با سنت صحیح سنجدیم، دریافتم که این عقیده نیازمند تصحیح و بازنگری است، و از همان ابتدا با خود قرار گذاشتم که حق و حقیقت را هر جا که باشد، بپذیرم و با حق و حقیقت باشم، هر چند حقیقت را نزد کسانی بیابم که آنان را مخالف خود می‌پندارم یا برخلاف آنان رشد و نمو یافته‌ام.

این را از آن جهت نوشتم که به نام و آوازه و شهرتی دست یابم، زیرا برخی از هم‌مذهبان خویش را دیده‌ام که بسیاری از مردم را فریفته و عقاید فاسد و باورهای بی‌اساس را در اذهان و اندیشه‌های ایشان نشانده و از آن سوء استفاده کرده‌اند تا بتوانند همچنان به بهره‌برداری از اموال ایشان ادامه دهند و جایگاه و موقعیت خویش را نزد آنان حفظ کنند و بدین سان به حساب آن انسان‌های ساده، از خوشی‌های دنیا بهره ببرند و ثروتمندتر شوند و موجودی حساب‌های بانکی و سپرده‌هایشان از ثروت‌هایی که از جیب فقرا خارج می‌شود، افزایش یابد.

من به خوبی می‌دانم که بیش از همه کسانی که از وضع فعلی شیعه بهره می‌برند، با سخنانی که در این کتابچه من نگارم، به مخالفت برمی‌خیزند، زیرا حقیقت رسوایشان می‌کند و چون بساط نیرنگ از زیرشان برچیده شود و تعداد پیروانشان کاهش یابد، در کسب مال و ثروت، برخلاف گذشته که راحت پول می‌گرفتند، در رنج و زحمت می‌افتند و این، بر آنان دشوار تمام می‌شود، چرا که اینک در میان انبوهی از کتاب‌های آکنده از خرافات نقش زمین شده و زیباترین

زنان را به ازدواج خویش درمی آورند و سوار بهترین ماشین ها می شوند و کاخ هایی در بهترین مناطق دنیا دارند و تازه وقتی هم که بمیرند، ثروت انبوهی برای فرزندان خویش برجا می گذارند که چه بسا ممکن است برخی از آنها دارای اندیشه های الحادی باشند.

کسی که این چند سطر را می خواند و پس نزد فلان مرجع می رود تا آنچه را که خوانده، به او عرضه کند و عقل مرجع تقلید یا نماینده ی مرجع تقلید و یا هر عمامه دار دیگری را به نیابت از خویش به کار بندد و در واقع عقل و اندیشه ی خویش را به اجاره ی مرجع تقلید درآورد، از همین ابتدا از او می خواهم نیازی به مطالعه ی این کتابچه نیست و بهتر همان است که این کتاب را کناری بگذارد تا شاید انسان آزاداندیش به آن دست یابد و از آن استفاده برد.

## شکافت فکری در مورد غایب منتظر

برایم این نکته روشن شد که تعداد کسانی که پیروان شیعی آنها، نام «مهدی منتظر قایم و غایب» را بر آنان نهاده اند، بسیارند؛ پس از خود پرسیدم: منتظر کدامین مهدی هستم؟! منتظر چند مهدی هستم؟! چندتا از آنها ظهور کرده یا ظهور خواهند کرد؟! و آیا از مهدی‌هایی که غیبت کرده اند کسی ظهور نموده است؟! ای منتظر مهدی غایب! چه بسیار مهدی‌هایی که غایب شده و باز نگشته اند، آیا تو گمان می‌کنی که مهدی تو با دیگر مهدی‌ها فرق می‌کند؟ پس داستاتم را با دقت بخوان...

تا به یاد دارم، از همان دوران طفولیت از خانواده و کسانی که بزرگم می‌کردند، می‌شنیدم که امام مهدی (امام دوازدهم ما شیعیان دوازده امامی) فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که از همان زمان از نظرها پنهان شده و روزی که پروردگار به او اجازه‌ی ظهور دهد خواهد آمد، تا زمین را پس از آن که آکنده از ظلم و ستم شده، سرشار از عدل و داد نماید.

از آن زمان که این معانی را درک کردم، شیفته‌ی امام مهدی بوده و از صمیم قلب آرزو می‌کردم و با تمام اخلاص از خدا می‌خواستم که دوران من، همان زمانی باشد که امام مهدی ظهور می‌کند، تا از مخلص‌ترین یارانش باشم و پیش رویش جهاد کنم، تا شریعت الهی والا و برتر گردد و سخن و آیین کافران زبون و نابود شود و در این راه به شهادت برسم.

در حالی رشد کردم و بزرگ شدم که تمام وجودم مشتاق دیدارش بود و در بیشتر نمازها دعا می‌کردم که به افتخار دیدار با او و جهاد در کنار او نایل شوم، روزها و سالها از پی هم می‌گذشت و من این آرزو را در سینه داشتم، هرچه به امام و ظهور وی مربوط می‌شد، مرا به شدت جذب خود می‌کرد، در این میان سخنان مداحان و سخنرانان حسینیه‌ها که در باره‌ی ظهورش سخن می‌گفتند و از چگونگی غیبتش سخن به میان می‌آوردند، برایم خیلی جذاب بود، از این رو با

برخی از مداحان و طلاب حوزه‌های علمیه زیاد می‌نشستم تا برخی از پرسش‌ها و مسایل مبهم خود را در باره‌ی فلسفه‌ی مهدویت از آنان بپرسم.

یک بار با امام مسجدمان پیرامون موضوع مهدویت سخن می‌گفتم و از بس با پرسش‌های متعدد خسته‌اش کردم، با تبسم به من گفت: مصطفی! می‌بینم هر بار که روحانی و یا طلبه‌ای می‌بینی، او را سؤال باران می‌کنی و همه‌ی سؤال‌هایت در باره‌ی محبت (امام مهدی) عجل الله فرجه الشریف است!؟

گفتم: حاج آقا! به خدا خیلی شب‌ها نمی‌خوابم، مگر این که در فکر و خیال ظهور آقا هستم، من وابستگی شدید به شخصیت بزرگوارش دارم و دوست ندارم هیچ فرصتی را از دست بدهم تا بلکه نخستین کسی باشم که هنگام ظهورش با او ملاقات می‌کند و دوست دارم به این افتخار بزرگ نایل شوم. به ویژه که در انترنت مقاله‌هایی دیده و خوانده‌ام که برخی از روحانی‌ها از نزدیک بودن ظهورش خبر می‌دهند و امکان دارد از هم‌عصرانش باشیم.

شیخ مسجدمان به من گفت: حال که چنین است باید مطالعه‌ی بیشتری در باره‌ی امام و سیرتش داشته باشی. تو که این قدر و تا این اندازه منتظر ظهور امام (ارواحنا له الفدا) هستی، دیگر خوب نیست به چند سؤال در باره‌ی آن بزرگوار و آنچه سخران‌ها و طلاب می‌گویند، بسنده کنی.

گفتم: حاج آقا! من هم می‌خواهم همین کار را بکنم، ولی مشغله‌ی زندگی زیاد است و مرا از این کار باز می‌دارد، حاج آقا در پاسخم گفت: پس در این صورت ادعای وابستگی شدیدت به ظهور آقا بی‌دلیل است. تو ادعای وابستگی شدیدی به آقا را داری؛ ولی به خودت زحمت تحقیق نمی‌دهی؟! امثال تو باید همه‌ی مسایل کوچک و بزرگ در باره‌ی امام مهدی را بدانند.

گفتم: درست می‌فرمایید. به شما قول می‌دهم که از همین حالا شروع کنم، لطفاً راهنمایی ام کنید که چه کتاب‌ها را بخوانم؟ وی تعدادی کتاب برایم نام برد و نام تعدادی کتاب را در کاغذی نوشت و به من قول داد که کتاب‌های دیگری هم در این زمینه به من معرفی کند و تعدادی از آنها را از کتابخانه‌ی شخصی خود برایم بیاورد.

در بین کتاب‌ها نگاهم به کتابی به نام «فرق الشیعة»<sup>(۱)</sup> افتاد. مؤلفش ابومحمد حسن بن موسی نوبختی است. او از مؤرخان و دانشمندان دوازده امامی بوده که در قرن سوم هجری می‌زیسته است.

نجاشی در باره‌اش می‌گوید: حسن بن موسی ابومحمد نوبختی استاد عالم متکلم ماست که بر هم‌ترازان خویش (چه قبل از سده‌ی سوم هجری و چه پس از آن) برتری داشته و کتاب «فرق الشیعة» از آثار اوست.

طوسی می‌گوید: حسن بن موسی نوبختی، خواهرزاده‌ی ابی سهل بن نوبخت، کنیه‌اش ابومحمد است با متکلم و فیلسوفی که تعدادی از ناقلان کتاب‌های فلسفه نزدش گرد می‌آمدند، مانند ابوعثمان دمشقی، اسحاق، ثابت و... او شیعه‌ی امامی و دارای اعتقاد نیکی بود، به خط خود نسخه‌های فراوانی بر جای نهاد و در زمینه‌ی علم کلام و رد فلسفه کتاب‌های زیادی دارد، از جمله: الآراء والدیانات، (این کتاب را به اتمام نرساند). الرد علی أصحاب التناسخ والغلاة، التوحید و حدوث العالم، رد کتاب ابی عیسی، (فی الغریب المشرقی) اختصار الکون والفساد، الجامع فی الإمامة و...

و در شرح حال ابی الأحوص مصری می‌گوید: حسن بن موسی نوبختی، او را دیده و از او درس گرفته و با او در حائر (محل قبر حسین بن علی) که برای زیارت رفته بود، گرد آمده است. و او را در میان کسانی که از آنان روایت نکرده، برشمرده و گفته است: حسن بن موسی نوبختی، خواهرزاده‌ی ابی سهل، ابومحمد، متکلم و ثقة است.

سید هبة الدین، شهرستانی شرح حال مفصلی از وی با اقتباس از کتابش (النوبختیه) که در شرح حال خاندان نوبختی است، نگاشته و در سایر چاپ‌های کتاب، به چاپ رسیده است.

استاد عباس اقبال آشتیانی در کتاب (خاندان نوبختی) شرح حال مفصلی از وی نوشته است.

(۱) - فرقه‌های شیعه.



و آورده که او از مراجع زیر نقل قول نموده است:

۱. ( الفصول المختاره)، و آن عبارت است از گلچینی که شریف مرتضی از قسمتهایی از کتاب ( العیون و المحاسن) نوشته‌ی استادش؛ شیخ مفید، انتخاب کرده است. جایی که سخن از فرقه‌های شیعه پس از وفات امام یازدهم حسن بن علی عسکری علیه السلام رفته، در آن آمده است: «یارانش پس از او - بنا به گفته‌ی ابو محمد حسن بن موسی علیه السلام - به چهارده فرقه و گروه تقسیم گشتند».

و اگر جمله‌ی معترضه در نسخه‌های «الفصول المختارة» جمله‌ای اصلی باشد - چون که ما تنها به نسخه‌ی نوشته شده جدیدی که آن نیز اصل چاپ شده است، دست یافته‌ایم - آن یکی از مواردی خواهد بود که عدم صحت نسبت دادن فرقه‌های شیعه به نوبختی را تأیید می‌کند. بخاطر اختلاف بسیار زیادی که در تعداد و در ترتیب فرقه‌ها بین آنچه مفید از او نقل کرده، و بین آنچه در نسخه‌ی منتشر شده‌ی «فرق الشیعة» است! آنگونه که تفصیلش خواهد آمد.

۲. (المغنی) اثر قاضی عبد الجبار. در بخش «فرق الإمامیة» از این کتاب آمده است: و حسن بن موسی در شرح گفته‌ی اسماعیلیان و قرامطه ذکر شده است.

و در شرح فرقه‌های زیدیه گفته است: از حسن بن موسی حکایت شده است<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - برای درک تفصیلات آن رجوع شود به: تهذیب المقال فی تنقیح کتاب رجال النجاشی، نوشته: محمد علی الأبطحی (۱۹۴/۲)، و کتاب «الذریعة» اثر آغا بزرگ طهرانی (۳۴/۱)، و کتاب «رجال النجاشی» اثر نجاشی (۶۳)، و معجم رجال الحدیث، نوشته خوئی (۱۵۴/۶)، و کتاب «أعیان الشیعة» از محسن الأملین (۳۲۰/۵).

هنگامی که کتاب «فرق الشیعه» را خواندم، تعدد و فراوانی دیدگاه‌ها در باره‌ی غیبت چندین مهدی (غیر از امام غایب ما دوازده امامی‌ها که منتظر ظهورش هستیم) مرا شگفت‌زده کرد و وجود این همه مهدی که از نظرها پنهان شده و هرگز ظهور نکرده‌اند، سؤال‌های فراوان و حیرت‌انگیزی برایم ایجاد کرد که هیچ پاسخی برایش نیافتم، به این فکر می‌کردم که اگر این همه مهدی، غایب شده و هرگز باز نگشته‌اند، چه کسی برای من ضمانت می‌کند که مهدی ما خواهد آمد؟

گمان می‌کردم مذهب من تنها مذهبی است که این دیدگاه را دارد و برایم واضح شد که مذهبم، تقلیدی از مذاهب گذشته است. همچنانکه برایم روشن شد مهدی‌های غایب فراوانی وجود دارند که هیچیک از آنان تاکنون ظهور نکرده و گمان هم نمی‌کنم که ظهور کنند؛ مهدی‌هایی که برخی مرده و برخی هم کشته شده‌اند و یاران هر یک ادعا کرده‌اند که مهدی آنان غیبت نموده و از نظرها پنهان شده و به زودی ظهور خواهد کرد، و این فرضیه را مطرح نموده‌اند که مهدی آنان، همان مهدی قائمی است که بازمی‌گردد و جهان را پس از آن که آکنده از ظلم و جور شده، سرشار از عدل و داد می‌گرداند.

برخی هم ادعا کرده‌اند انسانی به دنیا آمده و از نظرها پنهان شده و جا و مکانش مشخص نیست، ولی در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و او همان مهدی منتظری است که قیام می‌کند، در حالی که زاده نشده و نور و روشنایی را ندیده است.

به دنبال این مطالعات دریافتم که تاریخ شیعه عبارتست از زاد و ولد و رشد جمعیتی که بیشتر شبیه شکافت هسته‌ای است، چنانچه در فرآیند شکافت هسته‌ای یک اتم سنگین به چندین اتم سبک تقسیم می‌شود، در مذهب شیعه نیز مشاهده می‌کنیم که از یک فرقه، فرقه‌ها و گروه‌های گوناگون منشعب شده‌اند. چنانچه هر بار که یکی از امامان اهل بیت می‌مرد، هوادارانش به گروه‌ها و مذاهب زیادی تقسیم می‌شدند؛ برخی می‌گفتند: امام نمرده، بلکه از نظرها پنهان شده و همان مهدی منتظری است که قیام می‌کند، و برخی هم مدعی می‌شدند که فرزند امام

مرده، جانشین پدر و امام پس از اوست، اگرچه امام مرده دارای فرزندی نبود و چون اعتقاد به وجود فرزند برای آن امام ضروری بود تا زمین از وجود حجت خالی نباشد، برخی ادعا کردند که فرزند امام را قبل از موت امام دیده اند و امام او را از نظرها پنهان کرده، تا دشمنانش به او آسیبی نرسانند و او را نکشند، چون می فهمند که او مهدی منتظر است و بدین ترتیب او را به قتل می رسانند.

برخی از اصحاب ائمه خود را نمایندگان امام قرار می دهند و ادعا می کنند با امام غایب، ارتباط دارند و نایبان وی هستند و چون خداوند به امام غایب اجازه‌ی ظهور دهد، به نواب خویش اطلاع می دهد تا یارانش را جمع کنند، و سرانجام ظهور بزرگ بعد از غیبت کبری انجام می شود. در این میان واجب می دانند که مردم اموال را به نمایندگان امام غایب دهند، تا آن را به امام برسانند و بدین سان امام از این اموال استفاده ببرد و برای ظهور آماده شود.

از خودم می پرسیدم: چرا حکام، نمایندگان امام را تعقیب نمی کنند، تا به محل مخفی شدن امام پی ببرند و نمی دانستم چرا نماینده‌ی امام از حکام جور نمی ترسد؛ ولی امام می ترسد!

این کتاب مرا در مورد عقیده و مذهب (مذهب دوازده امامی) به قدری دچار شک و تردید کرد که آرزو کردم ای کاش این کتاب را نمی خواندم، زیرا مذهب یکی از فرقه‌های متعددی است که پس از مرگ هریک از امامان اهل بیت شکل گرفته اند.

فرقه یا مذهب من یکی از فرقه‌هایی بود که نویسنده‌ی کتاب در باره‌اش می گوید: به صد فرقه رسیده است، عده‌ای قایل به امامت یک امام هستند و عده‌ای به امامت دو امام اعتقاد دارند، برخی هم سه امامی هستند و به همین ترتیب عده‌ی دیگری به امامان بیشتری معتقدند، چنانچه برخی قایل به امامت بیست امام هستند! از اینرو اگر هر فرقه‌ی مطابق تعداد امامانی که به آن معتقد است، نامگذاری شود، فرقه‌های فراوانی با عناوینی از قبیل یک امامی، دو امامی، سه امامی و چهار امامی و... وجود دارند که فرقه‌ی دوازده امامی یکی از آنهاست.

حال باید پرسید: چه چیزی فرقه‌ی دوازده امامی را از سایر فرقه‌ها متمایز می‌کند تا مهدویت مورد نظر دوازده امامی‌ها، دیدگاه درست در مورد مهدی باشد؟

این افکار و تردیدها همواره با من بود و یأس و ناامیدی شدید مرا در بر گرفته بود، ولی به خودم تسلیت و آرامش می‌دادم و فرموده‌ی الهی را تکرار می‌کردم که «وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [بقره: ۲۱۶]. «چه بسا چیزی را ناخوشایند

بدانید، ولی برایتان خوب باشد و چه بسا چیزی را دوست بدانید و برایتان شر باشد و الله می‌داند و شما نمی‌دانید». پروردگرم را سپاس گفتم، و اینک چاره‌ای نداشتم جز این که راهی را که شروع کرده بودم تا حقیقت را دریابم، تمام کنم و اصلاً آرام و قرار نداشتم تا آن که حقیقت را بشناسم و برایم امکان نداشت که در میانه‌ی راه بایستم و ادامه ندهم.

ای خواننده‌ی گرامی! در صفحاتی که پیش روی توست، برایت از وضع و حال شیعیان پس از وفات هر یک از امامان اهل بیت و از سناریوی سخن می‌گویم که همواره تکرار شده تا فرقه‌ای شکل گیرد و مذاهبی پدیدار گردد.

از شدت تیرگی و غباری که در این موضوع پیش رویم قرار داشت، اندیشه‌ی مهدویت که به آن معتقد بودم، نزد من سست شد یا شدتش کاهش یافت. از سوی دیگر با مطالبی که در کتاب «فرق الشیعه» خوانده بودم، تفکر و اندیشه‌ی امامیه (دوازده امامی) نیز نزد من سست و ضعیف شد.

کتاب «فرق الشیعه» که نوبختی نوشته، به طور ویژه‌ای از تکرار نابسامانی فکری و عقیدتی شیعه در زمان ائمه و هنگام وفات هر امام سخن می‌گوید، با خود گفتم: چگونه امکان دارد با آن که روایات ما از زمان پیامبر به نام‌های ائمه تصریح می‌کند، باز هم معاصران و هم‌عصران ائمه، نام امامان و جانشینان را به طور مشخص نمی‌دانسته و تا این حد دچار اختلاف شده‌اند، به گونه‌ای که این تفرقه و کثرت اختلاف پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام به رکوردی رسید که پیشتر سابقه نداشت و شیعیان، پس از او به چهارده فرقه تقسیم شدند، چنانچه

نویسنده‌ی کتاب مذکور همه را ذکر کرده و به بیان باور هر یک از این فرقه‌ها در مورد امام دوازدهم پرداخته است، از اینرو از خود پرسیدم: چگونه می‌توانم به طور قطع بگویم که دیدگاه مذهب من همان نظریه‌ی درست در میان آن همه دیدگاه است؟ بلکه همه‌ی این دیدگاه‌ها در واقع سخنان و یاوه‌گویی‌هایی است که در میان متکلمان رد و بدل شده و مستند به قرآن و احادیث صحیح نیست. و این بدیهی است که وقتی به اتفاق نظر و یا راهکار درستی نرسیدند، هر یک از آنان از دیگری دوری جست و مذهب جدیدی برای خویش بنا نهاد و بر صحتش تأکید کرد و نسبت به آن تعصب ورزید، تا جایی که برخی از آنان خون یکدیگر را ریختند.

بنابراین، همه‌ی شیعیان را به مطالعه‌ی کتاب «فرق الشیعه» فرا می‌خوانم، زیرا این کتاب در نوع خود کتاب بسیار مهمی برای همه‌ی کسانی است که می‌خواهند تاریخ مذهب خویش و چگونگی پیدایش آن را بدانند. نویسنده‌اش نوبختی، شیعه‌ی دوازده امامی و از علماء و مراجع مذهب می‌باشد، و اصل بر این است که روایت دانای یک قوم و کسی که به تاریخ و پیشینه‌ی عیوب قوم خویش آگاه است، صحیح و مورد اعتماد می‌باشد.

این موضوع را در صفحات مختلف کتاب مورد بررسی قرار می‌دهم تا به تاریخ مذهب مان آگاهی یابیم. ولی همانگونه که گفتم مطالب پراکنده‌ی کتاب، ما را از مطالعه‌اش بی‌نیاز نمی‌کند و باید در این زمینه دقت نظر داشت تا بهره‌ی لازم را از مطالعه‌ی کتاب ببریم.

نویسنده‌ی کتاب مذکور، ابتدا به بیان شکل‌گیری نظریه‌ی غیبت در مذهب شیعه پرداخته که نخستین مذهبی است که این دیدگاه را بیان کرد. البته به گمان بنده باید گفت: شیعه، نخستین و آخرین مذهبی است که نظریه‌ی غیبت در آن شکل گرفت، و این همان چیزی است که همچون صاعقه بر من فرود آمد و مرا تکان داد.

### نخستین مذهب شیعی قایل به غیبت:

علی بن ابی طالب نخستین مهدی غایب نزد شیعه است، پیروان این مذهب شیعیان «سبئیه» هستند.

یا الله! این دیگر چیست؟ چه می خوانم؟ آیا علی، همان مهدی منتظر است؟ و پس از آن که به قتل می رسد، مرگش به غیبت تبدیل می شود! و انتظار ظهورش واجب است؟!

نوبختی می گوید: زمانی که علی علیه السلام کشته شد، شیعیانی که قایل به امامتش بودند و می پنداشتند که امامت وی از سوی الله و رسولش فرض شده، به سه فرقه تقسیم شدند: گروهی از آنان گفتند: علی کشته نشده و نمرده است، و اصلاً او کشته نمی شود و نمی میرد، مگر آن که عرب را تحت فرمان خویش درمی آورد و زمین را همانطور که آکنده اند ظلم و ستم شده، سرشار از عدل و داد می گرداند. و این نخستین فرقه ای بود که در اسلام، پس از رسول الله صلی الله علیه و آله شکل گرفت، و نخستین فرقه ای بود که در این امت غلو کرد، این فرقه «سبئیه» نامیده می شود و پیروان عبدالله بن سبأ، بدین اسم نامیده می شوند، عبدالله بن سبأ نخستین کسی بود که به طعن و ناسزاگویی به ابوبکر و عمر و عثمان و سایر صحابه رضی الله عنهم پرداخت <sup>(۱)</sup>. برادرم! تصورش را بکن، علی بن ابی طالب همان مهدی منتظر و غایبی است که پس از مرگش، باز می گردد! آیا از این سخن تعجب می کنی؟ لطفاً تعجب نکن، این فقط ابتدای راه است!

مهدی غایب دیگری هم وجود دارد، پس آیا ظهور خواهد کرد؟ محمد بن حنفیه نیز مهدی غایبی است که انتظارش را می کشند شیعیانی که چنین پنداری دارند، فرقه ای «کریه» را تشکیل می دهند.

نوبختی می گوید: فرقه ای معتقدند که محمد بن حنفیه همان مهدی است و علی علیه السلام او را مهدی نامید و او نمرده و نمی میرد، اصلاً مردن برایش روا نیست، بلکه او از نظرها پنهان شده و معلوم نیست که کجاست، و روزی باز خواهد

(۱) - فرق الشیعه، (۲۱ - ۲۲).

گشت و زمین را در تصرف خویش درخواهد آورد، اینها پیروان «ابن کرب» هستند و به «کریه» مشهورند.

و فرقه‌ی دیگری معتقدند که محمد بن حنفیه مهدی غائب است، البته در این باره دیدگاه خاصی دارند، این دسته از شیعیان به «کیسانیه» مشهورند.

نوبختی می‌گوید: فرقه‌ای بر این باورند که محمد بن حنفیه نمرده و زنده است و در کوه‌های رضوی میان مکه و مدینه به سر می‌برد و صبح و شب آهویی نزدش می‌رود و او از شیر و گوشتش تغذیه می‌کند؛ شیری، سمت راست وی و شیری سمت چپ اوست که تا زمان ظهورش از او حفاظت می‌کنند.

و برخی از آنها بر این باورند که سمت راست وی، شیری و سمت چپش ببری قرار دارد، از دیدگاه اینها محمد بن حنفیه، همان امام منتظری است که پیامبر ﷺ به آمدنش بشارت داده و جهان را آکنده از عدل و داد می‌گرداند.

و مهدی دیگر هم وجود دارد!

او عبدالله پسر محمد بن حنفیه است، پیروان این مذهب به شیعیان «بیانیه» مشهورند.

نوبختی می‌گوید: فرقه‌ای بر این باورند که امامشان یعنی ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه، ولی خلق است و روزی بازمی‌گردد و به امور مردم می‌پردازد و مالک زمین می‌شود، و هیچ وصی و امامی پس از او وجود ندارد، بیانیه، پیروان شخص به نام بیان (ابن سمعان)<sup>(۱)</sup> نهدی<sup>(۲)</sup> هستند.

شاید تعجب کنی؛ مهدی دیگری هم وجود دارد!

او، عبدالله بن معاویه است، مهدی منتظر و غایب دیگری که هرچند از اهل بیت نیست، ولی از اصحاب ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه بوده است. این فرقه‌ی شیعی، به غیبت مهدی خویش پس از موتش معتقدند و انتظار ظهورش را واجب می‌دانند.

(۱) - عبارت داخل پرانتز از مترجم است.

(۲) - فرق الشیعه (۳۳ - ۳۴).

نویختی یادآوری می‌کند که فرقه‌ای گفته‌اند: عبدالله بن معاویه همان مهدی غایبی است که پیامبر ﷺ بشارت ظهورش را داده و او، مالک زمین می‌گردد و آن را پس از آن که آکنده از ظلم و جور شده، سرشار از عدل و قسط می‌گرداند و پس هنگام وفاتش، زمین را به شخص از بنی هاشم از تبار علی بن ابی طالب علیه السلام واگذار می‌کند و پس می‌میرد<sup>(۱)</sup>.

### مهدی دیگری هم وجود دارد!

او، ابومسلم خراسانی است که در مقطعی از تاریخ، برخی شیعیان از او به عنوان مهدی منتظر غایب یاد کرده‌اند، زیرا او بسیاری از بنی امیه را به قتل رساند، ابومسلم خراسانی که در نخستین ایام شورش خویش ادعای وابستگی به اهل بیت را نموده بود، نقشی اساسی در پیدایش حکومت بنی عباس داشت و چون جنبش (سیاه‌جاه‌مگان) به صورت یک حکومت درآمد، دست از تشیع کشید، ولی ابومسلم شیعه ماند و پیروانش اصرار داشتند که ابومسلم، همان مهدی منتظر است که از نظرها غایب شده و نمرده است. این فرقه‌ی شیعی را «خرم‌دنیان» یا «خرمیه» نامیده‌اند. این نام برگرفته از واژه‌ی «خرم» به معنای شاداب و باطراوات است. و نامگذاری این فرقه بدین نام، یک حرکت تبلیغاتی برای مذهب‌شان بود که در آن از مردم رفع تکلیف می‌شود و می‌توانند هرگونه که بخواهند، آزادانه به شهوت‌رانی بپردازند.

خرم‌دنیان یا خرمیه، معتقدند که مهدیشان ابومسلم، پس از آن که به دست عباسیان کشته شد، در غیبت به سر می‌برد و باید منتظر ظهورش بود، برخی از آنان به ابومسلمیان (ابومسلمیه) مشهورند که پیروان ابومسلم و قایل به امامتش هستند، آنان ادعا کرده‌اند ابومسلم نمرده و ترک فرایض و ارتکاب هر عملی را درست می‌پندارند و در نگاه‌شان، ایمان فقط در شناخت امام منحصر می‌شود<sup>(۲)</sup>.

(۱) - فرق الشیعه، ۳۵.

(۲) - ر.ک: فرق الشیعه، ۴۷.



و مهدی دیگری هم وجود دارد!

مهدی منتظری که از تبار حسن است؛ او، سید محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب می‌باشد، فرقه‌ای از شیعیان قایل به امامت این شخص هستند که در بیرون مدینه به قتل رسید، این فرقه بر این باورند که سید محمد بن عبدالله همان مهدی منتظری است که قیام می‌کند و کشته نشده است، می‌گویند: او زنده است و در کوهی به نام «العلمیه» بسر می‌برد، این کوه میان راه مکه و نجد در سمت چپ قرار گرفته و کوه بزرگی است که به اعتقاد این دسته از شیعیان، امامشان از این کوه بیرون خواهد آمد، آنان به روایتی از رسول الله ﷺ در باره‌ی مهدی قائم استفاده می‌کنند که فرموده است: «او، هم‌نام من است و نام پدرش همچون نام پدر من است»<sup>(۱)</sup>.

مهدی دیگری نیز وجود دارد!

فرقه‌ای از شیعیان به نام «ناووسیه» امام جعفر صادق را امام زنده، غایب و مهدی منتظر می‌دانند.

ناووسیه، بر این باورند که جعفر بن محمد (امام جعفر صادق) نمرده و نمی‌میرد، تا آن که ظهور نماید و به امور مردم پردازد. آنان، محمد بن جعفر را امام زنده و مهدی منتظر می‌دانند و به پندار خویش روایتی از او دارند که گفته است: «اگر کسی به شما خبر داد که مرا غسل داده و کفن کرده و دفن نموده، سخنش را باور نکنید که به راستی من یار و صاحبان، صاحب شمشیر (یعنی قائم آل محمد) هستم». این فرقه «ناووسیه» نامیده می‌شوند<sup>(۲)</sup>.

مهدی دیگری هم وجود دارد!

شیعیان اسماعیلی (اسماعیلیان)، اسماعیل بن جعفر صادق را امام زنده و مهدی منتظر و غایب می‌دانند، اینها به «اسماعیلیه» مشهورند.

(۱) - فرق الشیعه، ۶۷.

(۲) - فرق الشیعه، ۶۷.

این فرقه، بر این باورند که پس از جعفر بن محمد، فرزندش اسماعیل بن جعفر، امام است، آنان مرگ اسماعیل بن جعفر را در زمان پدرش انکار کرده و گفته اند: این خبر را امام جعفر شایع کرد تا اسماعیل را از نظرها پنهان بدارد، چون برایش نگران بود. اسماعیلیان گمان می کنند اسماعیل نمی میرد تا آن که مالک زمین شود و به امور مردم پردازد و او را قائم آل محمد می پندارند، زیرا پدرش به امامت او پس از خویش خبر داده و امام، تنها سخن حق می گوید! از اینرو اسماعیل بن جعفر را امام زنده و قائم آل محمد می دانند<sup>(۱)</sup>.

داستان «مهدی ها» همچنان ادامه دارد! و اما مهدی دیگر... او، مهدی منتظر، محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق است، پیروان این مذهب شیعی «قرامطه» هستند. قرامطیان، از آن روی بدین اسم نامیده شده اند که رئیس شان از اهالی سواد، از انباط و ملقب به «قرمطویه» بود. اصل این فرقه، به یکی از دیگر از فرقه های شیعه به نام «مبارکیه» برمی گردد که بعدها با مبارکی ها مخالفت کردند و گفتند: پس از محمد (ﷺ) تنها هفت امام وجود دارند: علی بن ابی طالب که هم امام است و هم پیامبر! و حسن، حسین، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد و محمد بن اسماعیل. قرامطه، محمد بن اسماعیل را مهدی و قائم آل محمد می پندارند و معتقدند که او دارای مقام رسالت (یعنی پیامبر) نیز می باشد؛ به پندار قرامطه، زمانی که پیامبر (ﷺ) در غدیر خم علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به امامت منصوب کرد، رسالتش پایان یافت و از آن روز به بعد به فرمان خدا، علی (علیه السلام) به مقام رسالت رسید و محمد (علیه السلام) از آن پس پیرو علی (علیه السلام) بود! و چون علی در گذشت، سلسله ای اقامت در حسن و پس در حسین و به همین ترتیب در علی بن حسین و آنگاه در محمد بن علی ادامه یافت و سپس به جعفر بن محمد رسید و امامت جعفر بن محمد در حیاتش پایان یافت و امامت به

(۱) - فرق الشیعه، ۶۷ - ۶۸.

اسماعیل بن جعفر رسید، چنانچه رسالت محمد (ﷺ) در حیاتش منقطع شد! آنگاه برای خداوند امامت جعفر و اسماعیل نمایان شد<sup>(۱)</sup>.  
و خداوند امامت را در محمد بن اسماعیل قرار داد. اینها در این باره به روایتی دروغین از جعفر بن محمد (ع) استناد کرده اند که گفته است: «بر خداوند هیچ امری ظاهر نشده جز آنچه در باره‌ی اسماعیل، بر او نمایان شده است»!  
این فرقه‌ی شیعی، بر این باورند که محمد بن اسماعیل نمرده و زنده است و در سرزمین روم به سر می‌برد و او را مهدی قائم می‌پندارند، قائم از دیدگاه آنان بدین معناست که او با رسالت و شریعت جدیدی مبعوث می‌شود و شریعت محمد (ﷺ) را منسوخ می‌کند، به اعتقادشان محمد بن اسماعیل از پیامبران اولوالعزم است، آنان پیامبران اولوالعزم را هفت نفر بر شمرده اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، علی محمد بن اسماعیل<sup>(۲)</sup>.

و مهدی دیگری که وجود دارد...!

او، امام موسی کاظم (ع) است! پیروان این فرقه که به شیعیان «واقفه» مشهورند، امام موسی کاظم را مهدی منتظر و امام غایب می‌دانند.  
این دسته از شیعیان بر این باورند که موسی بن جعفر نمرده، بلکه زنده است و نمی‌میرد تا آن که مالک همی زمین شود و آن را پُر از عدل و داد نماید، چنانچه پُر از ظلم و جور شده است. به گمان شیعیان واقفه، امام مولی کاظم از زندان خارج شده و هیچکس او را ندیده و سلطان و سربازانش به او دست نیافته اند؛ از اینرو به دروغ ادعا کرده اند که موسی بن جعفر مرده تا بدین سان مردم را فریب

(۱) - ظاهر شدن یا نمایان شدن چیزی برای خداوند در عقیده‌ی شیعه، ریشه در باوری دارد که تحت عنوان «بداء» شناخته می‌شود، براساس این عقیده، گاهی برای خداوند امری ظاهر می‌شود که قبلاً ظاهر نبود، و خداوند از آن اطلاع نداشته است! نسبت دادن بداء به خداوند، در واقع بدین معناست که برای خداوند، رأی تازه‌ای پدید می‌آید، و این مستلزم نسبت دادن جهل به خداوند است (نعوذ بالله) در اساسی‌ترین کتاب‌های شیعه به این اصل تصریح شده است. (مترجم)

(۲) - فرق الشیعه، ۷۲.

دهند، حال آن که امام موسی کاظم پنهان شده و از نظرها غایب گشته است! واقفه، در این باره روایاتی از جعفر بن محمد، پدر امام موسی کاظم (جعل و) روایت کرده اند که گفته است: موسی مهدی قائم است، بدانید که سرش از کوهی به سوی شما می‌غلتد، ولی باور نکنید که او قائم آل محمد است. برخی از شیعیان واقفه، بر این باورند که او اگرچه مرده، ولی قائم آل محمد است و امامت دیگران اعتباری ندارد، تا آن که او باز گردد و ظهور کند. این دسته از واقفه بر این پندارند که او، پس از مرگش بازگشته، ولی از نظرها مخفی است و تنها یاران خاص و نمایندگان او را می‌بینند. اینها برای اثبات پندارشان روایاتی از پدر امام موسی یعنی از امام جعفر نقل کرده اند که گفته است: «قائم از آن جهت بدین اسم نامیده شده که پس از مرگش برمی‌خیزد و قیام می‌کند». و برخی هم منکر قتلش شده و گفته اند: او مرده و خداوند او را به سوی خویش بالا برده و او را در آن هنگام که زمان قیامش فرا رسد، بازمی‌گرداند. علت نامگذاری این دسته از شیعیان به «واقفه»، این است که آنان سلسله‌ی امامت را تا موسی بن جعفر پیش برده و پس توقف کرده اند، شخص دیگری را پس از او امام نمی‌دانند<sup>(۱)</sup>.

و مهدی دیگری نیز وجود دارد!

دسته‌ی دیگری از شیعیان، موسی کاظم علیه السلام را مهدی منتظر و غایب می‌دانند، البته با نگاه فلسفی دیگری، این دسته از شیعیان به «بشریه» مشهورند، رئیس این فرقه خودش را جانشین امام قائم می‌دانست تا بدین وسیله به عنوان نایب و جانشین امام به اموال مردم دست یابد. او این نیابت را در خانواده‌اش موروثی کرد و آن را به پسرش سپرد تا این درآمد هنگفت به خاندان دیگری منتقل نشود. فرقه‌ی «بشریه» که پیروان محمد بن بشیر (یکی از موالی بنی اسد کوفه) هستند، بر این باورند که موسی بن جعفر، نمرده و زندانی نشده، بلکه او زنده، غایب و همان مهدی و قائم آل محمد است. به پندار بشریه، امام موسی کاظم در

(۱) - ر.ک: فرق الشیعه، ۸۰ - ۸۱

زمان غیبتش، محمد بن بشیر را نماینده و جانشین خود تعیین کرده و مَهر انگشتری خویش را به او داده و تمام نیازمندی‌های مردمش را به او آموخته و همه‌ی امور را به او واگذار کرده است. پس محمد بن بشیر امام پس از اوست. او هنگام وفاتش، فرزند خویش سمیع را به عنوان جانشین خود تعیین کرد و بدین سان سمیع بن محمد بن بشیر امام است و پس از سمیع، کسی امام است که از سوی سمیع به عنوان جانشین تعیین شده و تا زمان ظهور امام مهدی کاظم بر امت واجب است که از وی اطاعت کنند و بدین سان هر دستوری که در باره‌ی اموال مردم و دیگر مسایل صادر کند، بر آنان لازم است که از او اطاعت نمایند تا آن که امام قائم (یعنی موسی کاظم) ظهور کند!<sup>(۱)</sup>

بدین ترتیب سمیع، جانشین امام است و پس از او کسی بر این منصب گماشته می‌شود که سمیع او را منصوب کرده است. آنچه درخور توجه است این که سمیع، پس از خود یکی از فرزندانش را به عنوان جانشین امام تعیین کرده است!

و مهدی دیگری هم وجود دارد!

او، سید محمد بن علی الهادی، برادر امام حسن عسکری علیه السلام است که از او به عنوان مهدی منتظر و امام غایب یاد کرده و انتظارش را تا زمان ظهورش واجب می‌دانند!

هنگامی که امام هادی علیه السلام درگذشت، گروهی از یارانش قایل به امامت پسرش محمد شدند، در حالی که محمد در زمان پدرش وفات کرده بود، آنان می‌پنداشتند که محمد بن علی نمرده و زنده است و در این باره ادعا می‌کردند که پدرش یعنی امام هادی اعلام کرده که محمد امام پس از اوست و اصلاً نمی‌توان و روا نیست که در باره‌ی امام تصور کذب یا بداء نمود<sup>(۲)</sup>. هرچند که به ظاهر وفات نموده، ولی در حقیقت نمرده و پدرش که نگران وی بوده، او را مخفی

(۱) - فرق الشیعه، ۸۳

(۲) - جای بسی شگفت است که برخی از شیعیان بداء را که مستلزم حدوث علم است، در

وصف خدا جایز می‌دانند، اما در وصف ائمه نادرست می‌پندارند! (مترجم)

کرده است و او همان مهدی منتظر و قائم آل محمد است، اینها در باره‌ی این مهدی همان دیدگاهی را دارند که پیروان اسماعیل بن جعفر دارند<sup>(۱)</sup>.

و مهدی دیگری نیز وجود دارد!

او، امام حسن عسکری است، عده‌ای از شیعیان که به «عسکریه» مشهورند، امام حسن عسکری علیه السلام را مهدی منتظر و غایب می‌دانند، آنان از این جهت امام حسن عسکری را مهدی منتظر می‌پندارند که برای وی فرزندی نیافته‌اند و چون حسن عسکری وفات نمود، گفتند: او نمرده، بلکه غیبت کرده و انتظارش واجب است.

نویختی می‌گوید: فرقه‌ای از شیعیان بر این پندارند که حسن عسکری نمرده و زنده است، بلکه غیبت نموده و او همان امام قائم است و سزاوار مرگ نیست و فرزند مشخص و معلومی هم نداشته است. امکان ندارد که زمین از وجود امامی خالی گردد. امامتش ثابت شده و روایات حاکی از آن است که امام قائم دو غیبت دارد: یکی همین غیبت وفات اوست که بعد، ظهور می‌کند و شناخته می‌شود، و پس به غیبت کبری می‌رود. آنان در باره‌ی حسن عسکری در پاره‌ای از موارد دیدگاه‌هایی همچون دیدگاه شیعیان واقفه در باره‌ی موسی بن جعفر دارند و اگر به آنان گفته شود که چه تفاوتی با شیعیان واقفه دارید؟ می‌گویند: اشتباه واقفه این است که با وفات امام موسی بن جعفر، بر امامت وی توقف نمودند، زیرا او در حالی وفات نمود که وصی و امامی از او ماند؛ یعنی رضا علیه السلام و جز او بیش از ده فرزند داشت. و وفات هر امامی همچون وفات پدرانش ظاهر بود و هر کدامشان جانشین داشته که ثابت می‌کند با وجود جانشین، مرگ وی قطعی است. در این میان مهدی قائمی که وقوف بر حیاتش درست است، امامی است که هر چند به ظاهر وفات نمود، ولی فرزندی از خود برجای نگذاشته و شیعیانش چاره‌ای جز پذیرش این باور ندارند تا آن که ظهور نماید. چرا که اصلاً

(۱) - فرق الشیعه، ۹۴.

امکان ندارد امامی بدون جانشین بمیرد، پس تنها نتیجه‌ای که می‌توان گرفت، این است که او غیبت نموده و از نظرها پنهان شده است<sup>(۱)</sup>.

این یکی از واضح‌ترین و محکم‌ترین دلایلی است که ثابت می‌کند امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی از خود برجای نگذاشته است، به حدی که فرقه‌ای از شیعیان، بر همین اساس شکل گرفت، و مدعی مهدویت شخص امام حسن عسکری گردید. زیرا او فرزندی نداشته و هیچیک از شیعیان فرزندی برایش سراغ ندارد.

فرقه‌های دیگری نیز پس از وفات امام حسن عسکری شکل گرفتند که نوبختی در کتابش آورده است. و بنده به قصد اختصار به همین یکی بسنده نمودم.

پس از بررسی این جریان دنباله‌دار و بیان پاره‌ای از ابعاد و گونه‌های رشد نظری و فلسفی آن که سرآمدان علم کلام سرهم کرده اند، برای آن که موضوع به درازا نکشد، به همین مختصر بسنده کردم؛ زیرا کتاب «فرق الشیعه» پر از فرقه‌هایی است که پس از مرگ هر امامی شکل می‌گرفت و به مهدویت، غیبت و ضرورت انتظارش معتقد می‌شد، تا این که پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام دوران شیعیان دوازده امامی فرا رسید تا برای خویش در ادامه‌ی راه گذشتگان خود از سایر فرقه‌های شیعی، مهدی منتظر و غایبی فرض کنند که باید منتظر ظهورش باشند. حال آن که خود مؤلف (نوبختی) اذعان و اعتراف می‌کند که حسن عسکری فرزندی نداشته است، اما اینها دیدگاه‌های نظری و کلامی است که بسیار بی‌ظابطه و نامعلوم می‌باشد، بلکه شرع‌عظیمی است که دروازه‌های دوزخ را بر عده‌ای از این امت گشود. اگر اینها به فرموده‌های خداوند و پیامبرش بسنده می‌کردند، شیطان، آنان را به سوی این مذاهب و دیدگاه‌های باطل و بی‌اساسی که الله هیچ دلیلی بر صحتش نازل نکرده، سوق نمی‌داد.

ای خواننده‌ی گرامی و خردمند! به نوشته‌های نوبختی در کتابش پیرامون رخدادهای پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام بنگر تا دریابی که شیطان و هوا

(۱) - فرق الشیعه، ۹۶.

و هوس چگونه و تا چه اندازه اعتقادات و باورهای برخی از مسلمانان را به بازی می‌گیرند، به گونه‌ای که آنان را به زندیقی و دوری از الله می‌کشانند.

نوبختی می‌گوید: حسن عسکری علیه السلام در ربیع الثانی سال ۲۳۲ هجری زاده شد و هشتم ربیع الأول سال ۲۶۰ هجری در حالی که بیست و هشت سال داشت، وفات نمود و ابو عیسی بن متوکل بر او نماز خواند. امامتش پنج سال و هشت ماه و پنج روز طول کشید. و چون وفات کرد، هیچ نسل و فرزندی از او نمایان نشد، پس میراثش به مادر و برادرش جعفر رسید. مادرش کنیزی به نام عسفان بود که ابوالحسن، نام حدیث را بر او نهاد<sup>(۱)</sup>.

می‌گوییم: کوچک‌ترین ابهامی در سخن اخیر نوبختی وجود ندارد. آنجا گفته است: حسن عسکری علیه السلام فرزندی نداشت و میراثش به مادر و برادرش رسید. به طور قطع اگر حسن عسکری فرزندی داشت، میراثش بدین شکل به مادر و برادرش جعفر نمی‌رسید و مادر و برادر حسن عسکری به خود اجازه نمی‌دادند که پسرش را به ناحق از میراث محروم کنند. مگر غیر از این است که نخستین وظیفه امام عدل یعنی مهدی این بود که اگر واقعه وجود خارجی می‌داشت، ابتدا عدالت را در خانه‌ی پدر معصومش برپا می‌کرد و پس به فکری اقامه‌ی عدل در سراسر زمین می‌افتاد.

نوبختی ضمن اذعان به این که امام حسن عسکری فرزندی نداشته و میراثش به مادر و برادرش رسیده، با این حال به امامت محمد بن حسن عسکری که وجود خارجی نداشته، اعتقاد دارد و بر این پندار است که محمد بن حسن عسکری، همان مهدی غایبی است که باید ظهورش را انتظار کشید!

جای بسی شگفت است که نوبختی در کتاب «فرق الشیعه» به عدم وجود این امام اذعان می‌کند و سپس در تعلیقی که بر این موضوع در کتاب «التنبیه» دارد، می‌نویسد: «شیعیان از طریق استدلال به وجود فرزند امام حسن عسکری پی برده

(۱) - فرق الشیعه، ص ۹۵ - ۹۶.



اند. همچنانکه خداوند، پیامبر و همه‌ی امور دین را به استدلال دریافته و شناخته اند»<sup>(۱)</sup>.

نمی‌دانم کدامین استدلال است که از هیچ، فرزند می‌آفریند و این چه معیار و قیاسی است که نوبختی به کار می‌گیرد تا شناخت خداوند و پیامبر را با وجود انسانی مقایسه کند که هرگز وجود نداشته است؟! حال آن که همه‌ی انسان‌ها به طور فطری به وجود پروردگار معتقدند و پیرامون رسول الله ﷺ آیات واضحی در قرآن کریم وجود دارد، بلکه سیرتش آکنده از روایات و تاریخی است که عرب و غیر عرب به آن شناخت دارند.

نوبختی با این مقایسه‌ی عجیب و غریب می‌خواهد وجود انسانی را ثابت کند که هرگز وجود نداشته است!

حال آن که به گواهی خودش، چنین انسانی وجود نداشته است، پس این چه استدلال بی‌خردانه‌ای است؟! درک این قضیه، برایم خیلی مشکل بود، خیلی سعی کردم تمام توان و نیروی فکری خود را بکار گیرم، تا این استدلال‌ها را دریابم، ولی موفق به درکش نشدم. ادعا ندارم که آدم با فراست و زرنگی هستم، ولی از همه‌ی زیرکان تاریخ و موجودات خردمند از جن و انسان و فرشته می‌خواهم که این استدلال‌های مشکل را دریابند و به این معما پاسخ گویند که چگونه امکان دارد شخصی بمیرد و فرزندی نداشته باشد، ولی استدلال برایش فرزندی ایجاد کند؟

در ادامه شخص نوبختی، ما را از چگونگی شکل‌گیری تفکر دوازده امامی مطلع می‌سازد و پیرامون موضوع سخن می‌گوید که چرا باید برای امام حسن عسکری فرزندی فرض کنیم، وی می‌نویسد: پس از وفات امام حسن عسکری یارانش به چهارده فرقه تقسیم شدند<sup>(۲)</sup>.

وی پس به طور مفصل پیرامون چهارده فرقه‌ی یادشده و باورهایشان سخن می‌گوید و به نقد و بررسی فلسفه‌ی هریک از این مذاهب، در چارچوب مذهب

(۱) - اکمال الدین و اتمام النعمة، اثر صدوق، ص ۹۲.

(۲) - فرق الشیعه، ۹۶.

خاص خویش می‌پردازد، و چون بخش طولانی است، از نقل همه‌اش خودداری می‌کنم، و پژوهشگران و خوانندگان گرامی می‌توانند در صورت تمایل به کتاب نوبختی مراجعه کنند.

البته لازم یادآوری است که فحوا و درون مایه‌ی همه‌ی این فرقه‌های چهارده‌گانه مبتنی بر مسأله‌ی وجود یا عدم وجود فرزندی برای حسن عسکری است. دوازده فرقه قبول دارند که حسن عسکری، هیچ فرزندی نداشته است و مخالفان این نظریه را تکذیب کرده و گفته‌اند: اگر حسن عسکری فرزندی داشت، بر همه اعم از عموم مردم و نیز خواص و حتی بر سلطان مخفی نمی‌ماند، به ویژه که وارثان، میراث حسن عسکری را تقسیم کردند.

برخی از این فرقه‌ها، چنانکه پیشتر گذشت، قایل به غیبت امام حسن هستند و برخی هم بر امامت وی توقف نموده و در واقع شیعه‌ی یازده امامی هستند.

در این میان یکی از فرقه‌های یاد شده، قایل به تولد فرزندی برای امام حسن عسکری هشت ماه پس از وفاتش هستند، و اینها می‌گویند: حسن عسکری قبل از وفات وصیت کرد، نام این فرزند را محمد بگذارند. این فرقه کسانی را که قایل به تولد فرزند حسن عسکری در حیاتش هستند، تکذیب نموده و گفته‌اند: امام حسن عسکری همسر باردارش را از نظرها پنهان کرد و به روایتی که از امام رضا علیه السلام نقل کرده‌اند، استناد نموده‌اند: «شما با جنین که در شکم مادرش هست و نیز با نوزاد شیرخوار آزموده خواهید شد».

آنان این سخن را سند مذهب خویش قرار داده‌اند. نمی‌دانم جنین و نوزاد شیرخواری که رضا علیه السلام از آن سخن گفته، چه ربطی به فرزند حسن عسکری دارد که هیچگاه زاده نشده است! به فرض این که بپذیریم رضا علیه السلام چنین سخن گفته و این سخن درست است، این امکان برایمان وجود دارد که مصداقش را هر جنین و نوزاد شیرخواری بدانیم که در هر خانواده‌ی دیگری متولد می‌شود. بنده در اینجا قصد بررسی این موضوع را ندارم. چرا که نادرستی و بطلان چنین اموری از همان اول برای هر انسان خردمندی روشن و واضح است. البته در این میان به روشنگری در زمینه‌ی این بی‌قاعدگی و شور و غوغای بی‌اساس در باره‌ی چنین

اندیشه‌ی می‌پردازم و بیان می‌دارم که چگونه در این باره تصمیم‌های سرنوشت‌سازی گرفته می‌شود که نسل به نسل به ارث می‌برند و در نهایت به شکل دین مقدس درمی‌آید که به هیچ عنوان نمی‌توان به نقد و بررسی آن پرداخت. آری! این چنین جوی بر این اندیشه حاکم بود و این، فقط نمونه‌ی کوچکی از تفکر جاهلی حاکم بر اندیشه‌ی مهدویت در آن زمان به شمار می‌رود. و اما چهاردهمین فرقه‌ای که پس از وفات امام حسن عسکری موضوع مهدویت را مطرح کرد؛ بررسی این فرقه برایم حایز اهمیت است. زیرا این فرقه همان مذهب موروثی من بود که فلسفه و نظریه‌ی مهدویت را بدین شکل مطرح نمود که امام حسن عسکری دو سال قبل از وفاتش صاحب فرزندی شده است.

چنانچه در این باره استدلال می‌کنند، چگونه امکان دارد حسن عسکری به عنوان کسی که امامتش ثابت شده و امورش جریان یافته، با وجود شهرتی که نزد خاص و عام دارد، بدون فرزند بمیرد؟ پس فرزندش همان قائم آل محمد است که دو سال قبل از وفات حسن عسکری متولد شد. اینها اسمش را محمد می‌پندارند و بر این پندارند که او، پویشده و مخفی است و دیده نمی‌شود. آنان ادعا می‌کنند مهدی (یا محمد بن حسن عسکری) از ترس عمویش جعفر و دیگر دشمنانش مخفی شده و این را یکی از غیبت‌های او برمی‌شمارند و گمان می‌کنند که او امام قائم است، امامی که در حیات پدرش شناخته شده و پدر به وجود او تصریح نموده و چون تنها فرزند حسن عسکری است، پس بدون شک امام است<sup>(۱)</sup>.

بنگر که چه دیدگاه منحرفی دارند و چه سخنان بی‌اساسی می‌گویند. خوب به این دیدگاه توجه کن و بنگر که این دیدگاه تا چه اندازه مطابق منطق سایر فرقه‌های شیعه و بلکه عین همان فلسفه است. همه استدلال‌هایی عقلی از این قبیل است که چگونه امکان دارد حسن عسکری به عنوان کسی که امامتش ثابت شده و امر امامتش جریان یافته، با وجود شهرتی که نزد عام و خاص دارد، بدون فرزند بمیرد! و پس نتیجه‌گیری می‌کنند که به طور قطع فرزندی داشته است!

(۱) - ر.ک: فرق الشیعه، ۱۰۲ - ۱۰۳.

براساس این باور فلسفی و نتیجه‌گیری عقلی آن که مبتنی بر هیچ دلیل معتبر قرآنی و روایی نیست، دین عریض و طویلی بنا شده که دارای احکام، فقه، اصول و فروع خاص خود می‌باشد و با دین سایر مسلمانان متفاوت است و زیر ساخت آن را دیدگاه‌های کلامی و فلسفی بی‌اساسی تشکیل داده‌اند که نسل به نسل گشته تا آن که اندیشه‌ها و تصورات به این نسل رسیده که ساخته‌ی مردمانی است که نه از اهل بیت هستند و نه از یاران پیامبر ﷺ، بلکه این اندیشه‌ها و خیال‌های بی‌اساس نتیجه‌ی کج‌اندیشی کسانی است که با سرهم کردن این دروغ‌ها بیشترین ظلم و ستم را به اهل بیت روا داشته‌اند و سخنانی به آن بزرگواران نسبت داده‌اند که هرگز نگفته‌اند.

و سرانجام دوران ما فرا رسید و این اندیشه‌ی خشک را که از پس اندیشه‌های کلامی و فلسفی برآمده و به ما رسیده، گرفتیم و همچون لیوانی که نمی‌دانستیم چه در آنست، سر کشیدیم و هیچ توجه نکردیم که تاریخ مصرف آن گذشته است.

الحمد لله که بنده چنین میراثی برای فرزندانم نخواهم گذاشت و آنان را به خوردن و نوشیدن این مواد مسموم و تاریخ گذشته مجبور نخواهم کرد.

اندکی تأمل در اندیشه‌ی مهدویت و اشکال مختلف آن در فرهنگ شیعه نشان می‌دهد که این تفکر در تمام فرقه‌های شیعه بر یک اصل استوار است و آن، اینکه وجود امام معصوم غایب را حتمی می‌دانند. چنانچه توجه نمایید، می‌بینید نخستین کسی که این اندیشه را مطرح کرد و آن را بنا نهاد، عبدالله بن سبأ بود، همانطور که در این کتاب شیعی معتبر «فرق الشیعه» آمده است. وی ابتدا این اندیشه را در باره‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام مطرح کرد و پس فرقه‌های شیعه آن را بسط دادند و هریک مذهب و دیدگاه خاصی را در این زمینه در پیش گرفتند. برخی قایل به امامت یک امام (و غیبت او) شدند و برخی قایل به دو امام و به همین منوال این تفکر از نظر تعداد امام گسترش بیشتری یافت و فرقه‌ی یازده امامی‌ها شکل گرفت که قایل به مهدویت حسن عسکری بودند. در ادامه‌ی فلسفه‌ی مهدویت، نوبت به شیعیان دوازده امامی رسید که اهل کلام نظریه‌ی فلسفی جدید متناسب با

تعداد امامان مورد اعتقادشان برای این فرقه بیان نمودند. بدین سان عدد دوازده را برگزیدند تا امامانی به همین تعداد داشته باشند و بر امامت امام دوازدهم توقف نمایند و به غیبت و انتظارش معتقد باشند.

پس ای شیعی خردمند! آیا می‌پذیری که دینت را از عبدالله بن سبأ بگیری؟ همان کسی که نخست ادعای مهدویت، غیبت و عصمت علی علیه السلام را مطرح کرد، یا دینت را از کلام پروردگارت و سنت پیامبرت می‌گیری؟ ای برادرم! چنین مینداز که فرقه‌ی دوازده امامی تنها فرقه‌ی شیعی است که برای امامی که مرده و فرزندی از خود نگذاشته، قایل به وجود فرزند است. پیش از فرقه‌ی دوازده امامی، فرقه‌ی دیگری از شیعیان به نام «الفطحیه» منشعب شد که چنین اعتقاداتی داشت پیروان این فرقه قایل به امامت عبدالله بن جعفر صادق (عبدالله افطح) بودند و چون عبدالله در گذشت، فرزندی به نام محمد برایش فرض کردند و گفتند: او از نظرها غایب و مخفی شده و در آخر زمان ظهور خواهد کرد<sup>(۱)</sup>.

اینها نخستین کسانی بودند که با دلیل عقلی و استدلال قایل به تولد امامی شدند که هیچ دلیل نقلی و تاریخی در باره‌ی ولادتش وجود ندارد. اگر فرقه‌ی فطحیه را با فرقه‌ی دوازده امامی مقایسه کنیم، می‌بینیم که هرچند هر دو بر باطلند، ولی فرقه‌ی فطحیه از یک جهت بر فرقه‌ی دوازده امامی برتری دارد و آن، اینکه مهدی مجازی و فرض آنها، هم‌خوانی و سخنیت بیشتری با روایت مورد اتفاق شیعه و سنی در باره‌ی مهدی دارد، بدین سان که مهدی هم‌نام رسول خدا است و نام پدرش نیز عبدالله، (هم‌نام پدر پیامبر) است.

مهدی فرقه‌ی فطحیه، محمد بن عبدالله نام دارد، یعنی نامش محمد، و نام پدرش عبدالله است، در صورتی که مهدی فرقه‌ی دوازده امامی اگرچه محمد نام دارد، ولی نام پدرش حسن عسکری است!

(۱) - الإمامة والتبصرة من الحيرة ۱۹۹؛ اکمال الدین و تمام النعمة ۱۳۷، العینة ص ۱۸.

### سفارشی ارزشمند

خواننده‌ی گرامی! سفارشم به تو سفارش همان شیخی است که از صمیم قلبم آرزوی هدایتش را دارم، او به من سفارش کرد خوب مطالعه نمایم و به اطلاعات سطحی بسنده نکنم، پس تو هم خوب مطالعه و بررسی کن، و البته خواهی دانست که فریفته‌شده‌ای و هرچه در باره‌ی عقیده و مهدویت داری، همه موروثی است، خود آن را انتخاب نکرده‌ای. و اگر تو خود انتخاب می‌کردی، خود را وابسته‌ی این افکار نمی‌دانستی که یک یهودی آن را ساخته و پرداخته است، یهودی‌ای که اظها اسلام کرد و در حقیقت یهودی بود تا بدین وسیله اسلام را از داخل نابود کند، زیرا یهودیان نتوانسته بودند پیش از آن اسلام را از بیرون نابود نمایند. برخی از علمای شیعه منکر وجود این یهودی یعنی عبدالله بن سبأ هستند که نقش زیادی در پیدایش فرقه‌ی دوازده امامی داشته است. البته ارتباط این شخص با پیدایش فرقه‌ی دوازده امامی کاملاً واضح است و نمی‌توان خورشید را در پس غربال، پنهان نمود. زیرا کتاب‌های شیعه پُر از روایاتی است که وجود عبدالله بن سبأ و نقش و ارتباط دیدگاه‌های ابتدایی او را با باورها و اندیشه‌های کنونی همه‌ی فرقه‌های شیعه و به ویژه فرقه‌ی دوازده امامی ثابت می‌کند. عبدالله بن سبأ نخستین کسی بود که مسأله‌ی وصایت و جانشینی علی را مطرح کرد و این از اساسی‌ترین باورهای شیعیان است. او همچنین نخستین کسی بود که پیرامون عصمت علی سخن گفت. و این تفکر را شیعیان بسط دادند و قایل به عصمت همه‌ی امامان خویش شدند. وی دیدگاه رجوع علی را با اعتقاد به این که او مهدی قایم است، مطرح کرد. شیعیان اصل این دیدگاه را گرفتند و آن را تا رجعت دوازده امام بسط دادند. علاوه بر این، عبدالله بن سبأ نخستین کسی بود که ادعا کرد علی، همه‌ی آنچه را که در گذشته بوده و اینک وجود دارد، می‌داند و آگاه است که آنچه به وجود نیامده، چگونه و به چه کیفیتی است! این جز به علی رسید؛ از اینرو علی، عبدالله بن سبأ را آتش زد و به روایتی او را به مدائن تبعید کرد. با این حال شیعیان همچنان همان عقیده‌ای را در باره‌ی علی دارند که عبدالله بن سبأ مطرح

کرد. بدین سان در باره‌ی علی علیه السلام غلو می‌کنند. هرچند در کتاب‌های خود به وضوح می‌بینند که علی، عبدالله بن سبأ را به خاطر این غلو مجازات کرد. پروردگار متعال، گروهی از مسلمانان را از این آفت بزرگ محافظت نموده است، و بدین ترتیب آنان راه مستقیم و میانه‌ای در پیش گرفته‌اند که مبتنی بر کلام پروردگار و سنت صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و این همان راهی است که شایسته‌ی انسان خردمند است تا در پیش بگیرد.

ای شیعه‌ی خردمند و فرهیخته! اینک از ابنوه باورها و اندیشه‌هایی که همچون تندباد بر تفکر شیعی وزیده، آگاه گشتی و دانستی که همه‌ی اینها به واسطه‌ی کسانی صورت گرفته (و می‌گیرد) که می‌خواهند به حساب آن مردم ساده به نال و نوایی برسند و از اینرو اهل بیت علیهم السلام و نام‌هایشان را ابزار برای جلب اموال دیگران قرار داده و بدین سان بدون هیچ تلاش و کوششی با ادعای محبت اهل بیت را به تجارت و زراندوزی پرداخته‌اند و تو، بدون انتخاب خودت این مذهب را به ارث برده‌ای و حالا برایت روشن شده که مذهب راستی نیست، و با علم و عقل روشنی که امروزه به راحتی در دسترس است و می‌توان با فشردن یک کلید، به کتابخانه‌های بزرگی دست یافت، در تعارض قرار دارد. اما آیا می‌خواهی همچنان این خرافات بی‌اساس را که هر خردمندی بر آن می‌خندد، تصدیق نمایی؟ آیا چنین دیدگاه‌هایی را می‌پذیری و با وجودی که در چنین سطحی از دانش و خرد قرار داری، سخنان واضح پروردگار و پیامبرش را در مورد مسایل دینی رها می‌کنی؟ آیا می‌پسندی و راضی می‌شوی که تازه مسلمانان شرقی و غربی از نعمت عقیده‌ی صحیح برخوردار شوند و تو که از قدیم مسلمان بوده‌ای و مسلمان زاده هستی، همچنان افکار و اندیشه‌هایی را بر دوش بکشی که با همه چیز مخالف است؟ مخالف قرآن، مخالف سنت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مخالف سیرت اهل بیت علیهم السلام و مخالف اندیشه و دانشی که بهره‌ی وافری از آن داری. تو را به کجا می‌برند؟ خواهش می‌کنم قبل از آن که فرصت‌ها تمام شود، به خود بیا و اگر به خودت نمی‌اندیشی به فرزندان و نسل‌هایی بیندیش که در باره‌ی آنها مسؤول هستی.

از خداوند می‌خواهم این پرده را که در گذشته بر روی چشمانم بود و بر روی چشمان بسیاری از برادران شیعه‌ی من است، از روی چشمان و دیدگان بردارد. شاید پس از خواندن دروغ‌هایی که در دین بر پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام بسته شده، دچار حیرت شده و تکان خورده باشی، ولی به راستی باور درست در باره‌ی مهدی چیست؟

بنده پس از مطالعات گسترده‌ای که در این زمینه داشته‌ام، با صراحت تمام می‌گویم: از شدت ضربه‌ی فکری که بر من وارد شد، غم و اندوه فراونی مرا در بر گرفت و همه‌ی آرزوهای که در باره‌ی امام غایب داشتم، دود شد و به هوا رفت. آری! دریافتم که اعتقاد به امام غایب، صرفاً یک دیدگاه نظری است که هیچ دلیل معتبری ندارد و وضعیتی همچون سایر باورهای بی‌اساسی دارد که هر خواننده‌ای فی‌البداهه، در بطلان و نادرستی آن با من موافق است. نخستین دیدگاه شیعه در مورد مهدی غایب این بود که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام همان امام قائم است، هر عاقلی می‌داند که علی علیه‌السلام غیبت نکرده و هرگز به دنیا باز نخواهد گشت. دیدگاه‌ها و سخنانی که در باره‌ی سایر مهدی‌ها مطرح شده، عیناً همین‌گونه است، پس هیچ مهدی‌ای غیبت نکرده و هیچ‌یک از مهدی‌های مورد ادعا باز نخواهد گشت و اگر همه‌ی آنها پس از غیبت‌شان باز گردند، دنیا پُر از مهدی خواهد شد! به ویژه که نوبختی می‌گوید: تعداد فرقه‌هایی که پس از وفات هر امامی شکل گرفتند، به صد فرقه می‌رسد و هر فرقه‌ای به مهدی و امامی غایب معتقد است. پس در این میان کدامین امام قائمی را که ظهور می‌کند، تصدیق نماییم و کدامین‌شان را تکذیب؟ راه حل چیست و عقیده‌ی صحیحی که شایسته است هر مسلمان به رضای پروردگارش آن را بپذیرد، کدامین عقیده است؟

پس از بررسی و مطالعه‌ی فراوان در آن دسته از کتاب‌های مسلمانان که به این موضوع پرداخته‌اند، گمشده‌ام را یافتم. البته به سبب حجم فراوان این مطالب، نمی‌توانم همه‌اش را اینجا ذکر کنم، ولی آنچه همه به صحتش معتقدند، این است که او شخصی از اهل بیت است، هم‌نام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پدرش هم‌نام پدر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مادرش مانند همه‌ی زنان به او باردار می‌شود و همان‌گونه که همه به دنیا



می آیند، او نیز زاده می شود و مانند سایر انسان ها بزرگ می گردد و چون بزرگ و مرد شد، قیام می کند و زمین را پس از آن که پُر از ظلم و جور شده، سرشار از عدل و داد می گرداند. این موضوع با الفاظ مختلف روایت شده و تنها همان نکته ای را می توان از آن دریافت که عموم مسلمانان فهمیده و دریافته اند، و آن اینکه آن شخص امام و حاکم عادل خواهد بود که در دوران خلافتش خیر و نیکی همه ی زمین و مؤمنان را دربر می گیرد، او همانند سیر انسان ها زاده می شود و زندگی و مرگش مانند زندگی و مرگ همه ی انسان هاست.

به هیچ عنوان از هیچیک از این روایت ها، دیدگاه های خودساخته ی شیعیان برداشت نمی شود؛ دیدگاه هایی که هر کدامشان نسبت به دیگری، بی پایه تر است. سرآغاز این دیدگاه های باطل، با اعتقاد به امامتی الهی شروع شد که براساس آن خداوند امام را تعیین می کند، این دیدگاه نیازمند دیدگاه های دیگری بود تا آن را تقویت نماید، پس نظریه ی عصمت شکل گرفت و پس از نظریه ی «بداء» و نسبت صفت جهل به خداوند، زیرا اگر امامی در زمان حیات پدرش می مُرد، در نص امامت تعارضی و تناقض به وجود می آمد و باید با سرهم کردن دروغی دیگر (مثل پیدایش اندیشه ی بداء) این تناقض رفع می شد؛ چنانچه در مورد اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام این اتفاق افتاد.

پس دیدگاه توارث عمودی امامت و نظریه ی غیبت شکل گرفت و غیبت به در بخش غیبت صغری و کبری تقسیم شد. هر نظریه ای دیدگاه ها و نظریه های تابعی داشت که ادعای نواب و نمایندگان امام غایب، از آن دسته است. پس از آن، اندیشه ی مرگ و رجعت امام شکل گرفت و به دنبال آن، نظریه ی ولادت فرض امام پدیدار گشت. زیرا وجود امام را ضرورت بقای زمین می پنداشتند و بدین ترتیب نظریه های گوناگونی به وجود آمده و مقدس قلمداد گردید.

الحمد لله اینک از این نابسامانی و باورهای نادرستی که پروردگار، هیچ دلیلی بر صحت آن نازل نکرده، بیرون آمده ام و پس از سردرگمی زیادی که بخشی از آن را برایت بازگو کردم، امروز راحت و آسوده خاطر ام، البته بخش زیادی از سردرگمی گذشته ام را بازگو نکرده ام و شاید اگر فرصتی یافتم، ناگفته ها را نیز به

نگارش در آورم تا دست هم نوعان سرگشته‌ام را بگیرم، هم نوعانی که حتی برای لحظه‌ای در ذکاوتشان شک نکرده‌ام، بلکه این چند سطر را برای بیداری آنان نگاشته‌ام تا با اشاره‌ای به آنان پیرامون باورهایی که برای نابودی امت محبوبشان ساخته و پرداخته شده، هشدار دهم، باورهای منحرفی که از آنان بی آن که دریابند، افرادی ساخته که به جای خدمت به امت، بر ضد امت و در جهت مقابل قرار گرفته اند.

الحمد لله که الله بهترین عوض را به من داد و چه زیباست که انسان معتقد به عقیده‌ی صحیحی باشد که قلب را مطمئن می‌کند. طعم سعادت را به آن می‌چشاند، و خنکی و گوارایی ایمان و روشنایی و نور عبادت، در آن جای می‌گیرد. به فضل و لطف پروردگار به کتاب و سنت درآویختم و هدایت یافتم و به عموم مسلمانان پیوستم و از الله درخواست می‌کنم با روایت این فصل از زندگی‌ام به کسانی که در او هام خویش منتظر کسی هستند که هرگز نخواهد آمد، فایده‌ای رسانده باشم.

برادرم! بدان که او هرگز باز نخواهد گشت، مگر آن که شتر از سوراخ سوزن بگذرد، و اگر همچنان منتظری، از تو می‌پرسم:

منتظر کدامین مهدی هستی؟

منتظر چند مهدی هستی؟

چند تا از آنها ظهور کرده و یا ظهور خواهند کرد؟

و آیا از مهدی‌هایی که غیبت کرده اند، کسی ظهور نموده است؟

ای منتظر مهدی غایب! چه بسیار مهدی‌هایی که غایب شده و باز نگشته اند!

آیا تو گمان می‌کنی که مهدی تو با دیگر مهدی‌ها فرق می‌کند؟

**کتاب های دیگر در مورد مهدی برای علاقه مندان به  
مطالعه بیشتر در این زمینه:**

۱- بررسی علمی در احادیث مهدی

نوشته: آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی

۲- رد کردن عقیده به امام معصوم - آمدن مهدی افسانه است

نوشته: محمد جودت الیوسف

۳- مهدی موعود یا مهدی موهوم؟

نوشته: دکتر عبدالرحیم ملازاده

۴- عجیب ترین دروغ تاریخ

نوشته: عثمان الخمیس

برای دریافت این کتاب ها به کتابخانه عقیده مراجعه کنید.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)